



## تحديث و واژه‌های همنشین و جانشین آن

ابراهیم دستلان<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۳/۲۶

### چکیده

یکی از راه‌های ارتباط هادیان الهی با عالم ملکوت، تحذیر (گفتگوی انسان با ملائکه) است و شامل فردی می‌شود که دارای مقام نبوت نیست، ولی برای هدایت امت در بین مردم حضور دارد. در روایات از لغات مختلفی در بیان این مقام و کیفیت آن سخن به میان آمده است و برخی از این لغات در کیفیت تحذیر کاربرد یافته که از الفاظ جانشین واژه تحذیر محسوب می‌شوند و عبارت از قذف، نکت، قرع، نقر و وقر و برخی دیگر چون وحی و الهام، از الفاظ و معانی همنشین تحذیر هستند که در بیان مقام تحذیر کاربرد یافته‌اند. در این مقاله، در راستای تبیین مفهوم تحذیر، هر کدام از این لغات مورد بررسی قرار گرفته و سعی شده است که وجه افتراق و اشتراکی از آنها به دست آید تا بر اساس آن، کاربرد این الفاظ در روایات معصومان علیهم‌السلام مبتنی بر وجوه کمی و کیفی تحذیر استخراج گردد.

### واژگان کلیدی

تحذیر، الهام، نکت، قذف، قرع، نقر، وقر

## ۱. مقدمه

در روایات از وجود محدّثان در بین مردم سخن به میان آمده است، این افراد از گروه انبیاء علیهم السلام نبوده و گفتگوی ملائکه با ایشان به هیچ وجه، جنبه تشریحی ندارد (رک: عاملی، ۱۳۷۸: ۱۰۰)، بلکه صرفاً برای هدایت بشر و یا تبیین احکام شریعت، پیام‌هایی را از عالم ملکوت دریافت و آنها را یا به دیگران منتقل نموده و یا در جهت وظیفه هدایتگری خود به کار بسته‌اند؛ چنانچه در خطبه غدیر رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرالمومنین علیه السلام را صاحب مقام تبیین و تفسیر قرآن معرفی فرمودند (رک: طبرسی، ۱۴۰۳ق، ۱: ۶۰).

با توجه به این که در بیان و یا تعریف این مقام در روایات از الفاظ مختلفی استفاده شده است، باید ملاحظه گردد که هر کدام از این الفاظ در بردارنده چه ویژگی و متحمل چه خصوصیتی هستند؟ به این صورت که با استفاده از یک کلمه مشخص گردد که انتقال اطلاعات توسط فرشته به شخص محدّث از طریق گوش صورت گرفته یا قلب و این که فرق مبادی ورود اطلاعات در چیست که گاهی از قلب و گاهی از گوش انجام می‌پذیرد و لزوم این ویژگی در ائمه اطهار علیهم السلام در چیست؟

در موضوع تحدیث در بین کتب روایی، کلامی و همچنین پایان‌نامه‌ها، متن مستقلی یافت نگردید و تنها در منابع عام به صورت مختصر به اصل مقام تحدیث پرداخته شده و گاهی نیز به برخی از روایات در این مورد بدون هیچ شرحی اشاره شده است.

روایات مشتمل بر مقام تحدیث در فضای تفاسیر روایی اولیه در قرن سوم همچون تفسیر قمی، تفسیر عیاشی و تفاسیر جامع روایی متأخر در قرن یازدهم همانند شریف لاهیجی، الصافی، البرهان و نور الثقلین و در بین کتب معاصر نیز مانند المیزان فی تفسیر القرآن، تفسیر روشن و اطیب البیان فی تفسیر القرآن انعکاس یافته است؛ چنانکه در کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام نیز یافت می‌شوند.

در کتب کلامی متقدم، بحث مستقلی در زمینه تحدیث یافت نشد، اما در میان کتب معاصر مقداری به این بحث پرداخته شده که به عنوان نمونه می‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره نمود:

۱. امام‌شناسی نوشته علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی؛

۲. مع الائمة الهداة نوشته آیت‌الله سید علی میلانی؛

۳. الاضواء علی عقائد الشیعة الامامیة نوشته آیت الله جعفر سبحانی؛

۴. الممل و النحل نوشته آیت الله جعفر سبحانی؛

۵. راهنمای حقیقت نوشته آیت الله جعفر سبحانی؛

۶. بررسی مسائل کلی امامت نوشته آیت الله ابراهیم امینی.

در منابع خاص نیز بیشتر به ماهیت و یا محتوا و نتیجه تحدیث پرداخته شده و کمتر به واژه‌های هم‌نشین و خصوصاً الفاظ جانشین تحدیث پرداخته شده است؛ در واقع، پرداختن به این مسئله و جستجوی ویژگی‌های ادبی و روایی این لغات، وجه تمایز این مقاله با آثار دیگر است. به چند مورد به عنوان نمونه از این آثار به عنوان پیشینه خاص، اشاره می‌گردد:

۱. تک‌نگاره مانند مُحدَث، اتان کلبرگ، ترجمه مصطفی حقانی فضل (فصلنامه امامت‌پژوهی، تابستان ۱۳۹۱، سال دوم، شماره ۶، صص ۲۱۵ تا ۲۲۶) و آموزه تحدیث در خوانش شیعه و اهل سنت نوشته محمدتقی شاکر (انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۹۷)؛

۲. پایان‌نامه مانند پایان‌نامه کارشناسی ارشد «پژوهشی در مقام علمی و مقام تحدیث حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)» (گل‌افشان پارسانسب، دانشکده اصول دین قم)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد «بررسی اصطلاح محدث در فرهنگ اسلام» (دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز، ۱۳۸۸، حسین جلالی)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد «منابع علم امام (علیه السلام) و پاسخ‌گویی به شبهات پیرامون آن» (دانشکده علوم حدیث، ۱۳۹۰، محمد تقی شاکر اشتیجه) و پایان‌نامه کارشناسی ارشد «مصادر علوم اهل بیت و ائمه معصومین (علیهم السلام)» (دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۴، سلطان‌علی صفرزاده)؛

۳. مقالات: «پژوهش گونه‌ای درباره مصحف فاطمه (علیها السلام)»، نوشته محمدعلی مهدوی راد (مجله آینه پژوهش، سال ۱۳۸۱، شماره ۷۵، صص ۲ تا ۱۹)، «گفت‌وگویی ملائکه با حضرت فاطمه (علیها السلام)»، نوشته محمدکاظم رحمان ستایش (مجله حدیث پژوهی، بهار و تابستان ۱۳۹۱؛ شماره ۷، صص ۷ تا ۳۴)، «فاطمه زهرا (علیها السلام)، محدثه خدا» نوشته محمدهادی عنایتی راد (پایگاه تخصصی معارف اهل بیت (علیهم السلام) آستان قدس رضوی (علیهم السلام) و مقاله «حضرت زهرا (علیها السلام) همراز جبرئیل» نوشته عباس کوثری (مجله فرهنگ کوثر، شماره ۳۱).

## ۲. معنای تحدیث و واژگان همنشین و جانشین آن

تحدیث از کلماتی است که در روایات اسلامی در بیان شئوناتی برای اشخاصی برگزیده در میان انسان‌ها از آن استفاده می‌گردد؛ در واقع مرتبه‌ای از جایگاه و رتبه معنوی شخص را نیز نمایان می‌سازد. نخستین بار این کلمه در عبارات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سپس توسط معصومین علیهم السلام به کار گرفته شد و پس از آن با بیان شاخصه‌ها، کیفیت این مقام و دفع شبهات اطراف آن، این لغت در میان اندیشمندان و متفکران اسلامی کاربرد پیدا کرد.

تحدیث مصدر از ریشه حدّث و هم‌خانواده با کلمات حادث و حدیث است، حدث یعنی شیء قبلاً نبوده و به وجود آمده است (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ۲: ۳۶). حدیث یعنی هر چیز، تازه و نو (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ۱: ۳۵۵) و به سخن و کلام، حدیث می‌گویند (جوهری، ۱۴۰۷ ق، ۱: ۲۷۸)، چون شیء بعد از شیء و لفظ بعد از لفظ ایجاد می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ۲: ۳۶). همچنین هر کلامی که از طریق شنیدن یا وحی در خواب و بیداری به انسان برسد، به آن حدیث گویند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۲۲۲) و «مُحَدَّث» (با صیغه اسم مفعول) به کسانی گفته می‌شود که بدون داشتن مقام نبوت و بدون دیدن فرشتگان با آن‌ها سخن می‌گویند یا به آن‌ها الهام شود و مطلبی در قلبشان قرار گیرد که مخفی از غیر است (سبحانی، بی‌تا: ۵۸۷). رفت‌وآمد ملائکه و ابلاغ پیام خداوند به رسول و نبی، به عنوان وجه ممیز آن از محدّث شناخته شده، به این صورت که در نبوت علاوه بر شنیدن سخن ملک، به دیدن وی در خواب (مانند رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام) همچنان‌که در بیداری می‌بیند، منجر می‌گردد؛ ولی محدّث کلام ملک را بدون دیدن وی می‌شنود (صفار، ۱۴۰۴ ق، ۱: ۳۶۸).

برخی از مفاهیمی که در تعریف یا بیان کیفیت تحدیث از آن‌ها استفاده گردیده است، در واقع الفاظی هستند که دارای معانی و مفاهیم مشابهی با تحدیث هستند و جانشین این واژه قرار می‌گیرند؛ مانند لغات قذف، نکت، نقر، وقر و قرع. این لغات از سوی ائمه علیهم السلام به‌عنوان توضیح یا تعیین کیفیت مقام تحدیث بیان گردیده و در مباحث انتقال علوم غیبی از عالم ملکوت به انسان‌های برگزیده استفاده شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که برخی از الفاظ، مانند وحی و الهام را نمی‌شود قسمی از تحدیث دانست، بلکه از واژه‌های همنشین تحدیث هستند و به‌صورت مستقل در معنای اصطلاحی خود نیز استعمال گردیده‌اند. بنا بر آنچه بیان گردید معانی و الفاظ به دو بخش

تقسیم می‌گردند:

## ۱-۲. مفاهیم هم‌نشین تحدیث

در این بخش معنای لغوی و اصطلاحی هر کلمه مشخص و سپس به وجه افتراق و اشتراک این الفاظ با تحدیث پرداخته می‌شود تا مشخص گردد که علت استفاده از هر لغت در بیانات مختلف چه چیزی بوده و چه نکته‌ای در استفاده از الفاظ مختلف نهفته است و چه رابطه‌ای میان آنها وجود دارد.

وحی و الهام نسبت به تحدیث در مفهوم و مصداق رابطه منطقی عموم و خصوص من وجه دارند.

### ۱-۱-۲. وحی

«وحی» در اصل مصدر فعل وحی - یحی و به معنای اشاره و کتابت است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۳۲۰). در معنای لغوی آن آمده است که وحی عبارت است از «هر آنچه کسی به دیگری القا کند تا بداند.» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۶: ۹۳) و در مجموع به نظر می‌رسد که بنا بر تعریف لغویان، وحی به معنای «الهام» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۳۲۰)، «القاء» (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۶: ۲۵۲۰) و انداختن چیزی در باطن چیز دیگری است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۸۵۹) که «متضمن معنای سرعت و تعجیل است.» (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۶: ۲۵۲۰) این ارتباط از غیر، مخفی است (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۶: ۲۵۱۹) و به صورت اشاره و رمزی ایجاد می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۳۲۰)، بنابراین «پنهان، سریع و مرموز بودن»، از ارکان اصلی وحی به شمار می‌رود (جوادی آملی، بی تا، ۳: ۵۳). وحی می‌تواند، در مسیر حق و از جانب خداوند صورت گیرد یا وسوسه و انحراف از جانب شیطان باشد (جوادی آملی، بی تا، ۳: ۵۹).

معنای اصطلاحی وحی نیز عبارت است از یک ارتباط باطنی که برای انبیا<sup>علیهم‌السلام</sup> جهت دریافت پیام آسمانی از راه اتصال با عالم غیب برقرار می‌شود و جز او هیچ کس شایستگی و توان چنین دریافتی را ندارد.

وحی یک نوع سخن گفتن آسمانی است که از راه حسّ و تفکر عقلی درک نمی‌شود، بلکه درک و شعور دیگری است که گاهی در برخی از افراد به مشیت الهی پیدا می‌شود و دستورات

غیبی را که از حس و عقل پنهان است از وحی و تعلیم الهی دریافت می‌کند (طباطبائی، ۱۳۷۵: ۸۵).

بنابراین وحی در اصطلاح، از نوع تشریحی آن است که خداوند متعال برای هدایت بشریت، بر پیامبران علیهم‌السلام نازل کرده است. وحی یعنی تفهیم یک سلسله حقایق و معارف از طرف خداوند متعال به انسان‌های برگزیده، از راه دیگری جز طرق عمومی معرفت، همچون حس، عقل و شهود عرفانی، برای ابلاغ به مردم و راهنمایی ایشان (رک: سعیدی روشن، ۱۳۷۵: ۱۶-۱۷)؛ هر چند در قرآن، دایره استعمال وحی گسترده‌تر از این معنا است و افرادی غیر از نبی و رسول بوده‌اند و مطالبی را از اسرار غیب دریافته‌اند که پنهان از دیگران بوده و مخاطب وحی الهی قرار گرفته‌اند که این وحی از گونه وحی اصطلاحی نیست؛ همچنان که مادر موسی علیه‌السلام به صورت رؤیایی در خواب این فرمان الهی را دریافته است (رک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۸۳، ح ۴۶).

عقل، نزول وحی بر غیر پیامبر را محال نمی‌داند و «اجماع مسلمین بر این است که پس از پیامبر خاتم علیهم‌السلام، وحی (تشریحی) بر کسی نازل نخواهد شد و هیچ اختلافی بین امامی مذهب‌ان در این نکته وجود ندارد.» (مفید، ۱۴۱۳ق: ۶۸)

با انضمام معنای لغوی وحی با تعریف اصطلاحی آن باید گفت: وحی امر مرموزی است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۳۲۰) که به صورت پوشیده از غیر و با سرعت و عجله صورت گرفته است (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۶: ۲۵۱۹-۲۵۲۰) و وظایف و اطلاعات و علوم لازم را به اشخاص برگزیده منتقل و «افاده علم و یقین» می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۶: ۹۳). مجلسی نیز در شرح روایتی (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۲۳) که سؤال از چگونگی شناخت فرشته از غیر آمده است، از کلمه وحی در معنای تحدیث استفاده نموده و می‌فرماید: «سکینه همان آرامش قلبی است که تزلزل و شک را از بین می‌برد و وقار نیز حالتی است که به واسطه آن حال، محدث متوجه می‌شود که این وحی الهی است و نه الهامات شیطانی.» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۶۸) در روایات نیز از کلمه وحی در بیان کیفیت تحدیث استفاده شده و امام در توضیح این کیفیت می‌فرماید: «وَحْيٌ كَوْحِيٌّ أُمُّ مُوسَى» (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۱۷) که البته این اشتراک در معنای اصطلاحی نیست، بنابراین در واژه تحدیث و وحی یک وجه شباهت وجود دارد که از ویژگی‌های اصلی این دو به شمار می‌آید و آن انتقال معنایی از عالم ملکوت است؛ پس بین این دو واژه در جهت ارتباط معنوی با عالم ملکوت توسط فرشته اشتراک وجود دارد؛ اما فرق در

کیفیت این ارتباط از جهت دیدن یا ندیدن فرشته وحی (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۴۲) و محتوای آن است به این صورت که محتوای تحدیث به هیچ وجه جنبه تشریحی ندارد (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۱۵۴).

در نتیجه می‌توان گفت که تحدیث از جهتی همانند وحی به معنای انداختن چیزی در باطن چیز دیگری است و متضمن معنای سرعت و تعجیل است و دیگر این که تحدیث نیز مانند وحی از غیر، مخفی است و افاده علم و یقین دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که در برخی روایات سخن از حضور ملائکه در منازل اوصیاء علیهم‌السلام به میان آمده است و این فرشتگان بر روی فرش‌های ائمه علیهم‌السلام قدم می‌گذاشته، بر پشتی‌های ایشان تکیه می‌زنند (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۹۰) و ائمه علیهم‌السلام از پره‌های ایشان برای فرزندان متکا درست می‌کردند (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۹۲). روایات دیگری نیز وجود دارد که صراحت بیشتری در مشاهده فرشتگان دارد؛ مانند روایت ذیل:

علی بن ابوحزمه از ابوبصیر نقل کرد که شنیدم حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمود: «بعضی از ما کاملاً مشاهده می‌کند، بعضی به قلبش خطور می‌شود که چنین و چنان است و بعضی از ما صدایی می‌شنود، مانند صدای زنجیری که میان طشت بیفتد.» عرض کردم آن‌هایی را که مشاهده می‌کنند، کیستند؟! فرمود: «آفریده‌ای بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است» (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۳۱).

با توجه به اکثر روایاتی که در باب تحدیث و فرق بین نبی و محدث وارد شده که محدث فرشته محدث را نمی‌بیند، به نظر می‌رسد که چند احتمال در این نوع روایات وجود داشته باشد:

اول این که در این روایت، تفکیکی بین ملائکه محدث و ملائکه دیگر قائل شده و فرموده است آن‌هایی که به جهت تحدیث بر ما وارد می‌شوند، فقط صدایشان شنیده می‌شود؛ یعنی شاید گروهی از ملائکه بر امام وارد می‌شوند که مأمور به تحدیث نیستند؛ بنابراین این نوع از فرشتگان برای امام قابل رؤیت هستند. مرحوم مجلسی نیز در همین باره، نکاتی شبیه مطالب ذکر شده را بیان فرموده و در واقع ملائکه مأمور به تحدیث را از غیر ایشان جدا کرده و امکان رؤیت ملائکه مأمور به غیر تحدیث را محتمل دانسته است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۸۲)؛ چنانچه در روایات ذکر گردید که امام فرمود ما از پر این فرشتگان برای اولاد خود متکا درست

می‌کنیم (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۹۱) و یا فرمود فرشته‌ها بر ما وارد می‌شوند، بر ما سلام می‌کنند و ما برای آن‌ها پستی می‌گذاریم (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۳۵). در روایتی دیگر امام با استناد به آیه سوم سوره فصلت، به حضور ملائکه بر ائمه علیهم‌السلام و مؤمنین خاص و بشارت دادن به ایشان دارد (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۹۱) که محتوای این حضور، به هیچ وجه تحدیث نیست؛ چنانچه در خطبه قاصعه نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت به امیر مؤمنان علیه‌السلام تصریح دارند که «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق: ۳۰۱) در اینجا مشخص است که مخاطب فقط رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و امیر مؤمنان علیه‌السلام مورد خطاب وحی واقع نشده است؛ بنابراین صرف دیدن ملک را نمی‌توان از موارد تحدیث شمرد و الزاماً هر نزول فرشته‌ای تحدیث نیست.

دوم این‌که می‌توان چنین برداشت کرد که منظور از عبارت «إِنَّ مِنَّا لَمَنْ يَعَايُنُ مَعَايِنَهُ» (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۳۲)، وجود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد که ایشان از اهل بیت علیهم‌السلام هستند و داخل در عبارت «مِنَّا» که به جهت نبوت، دیدن فرشتگان برای ایشان میسر است و بنابراین خود روایت نیز بین اهل بیت علیهم‌السلام تفکیک قائل شده و فرموده است که از ما کسی است که فرشته را می‌بیند و کسی است که فقط صدای فرشته را می‌شنود.

مطلب سوم که بسیار دارای اهمیت است، این‌که به نظر می‌رسد اگر فرشته در هیأت بشر بر کسی تمثل پیدا کند و قابل رؤیت باشد، این از موارد تحدیث نیست؛ مانند داستان هاروت و ماروت در آیه ۱۰۲ سوره بقره که مردم این دو ملک را می‌دیدند و کسی قائل نیست مردمی که با این دو ملک صحبت کردند محدث هستند؛ پس در داستان حضرت ساره در آیات ۲۴-۲۹ سوره ذاریات، با وجود این‌که ایشان ملائکه الهی را دید، محدثه نیست و در روایت هم از ایشان به عنوان محدثه نام برده نشده است؛ در حالی‌که از بقیه افراد ذکر شده در روایت، به عنوان محدثه نام برده شده است (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ۱: ۱۸۲). همچنین در مورد افرادی از اصحاب و غیرمعصومان که جبرئیل علیه‌السلام را به صورت دحیه کلبی (قمی، ۱۴۰۴ق، ۲: ۱۸۹) ملاقات نمودند، محدثه اطلاق نشده است. در مورد حضرت مریم نیز مسئله تمثل فرشته بر هیئت انسانی در آیه ۱۷ سوره مریم آمده است، اما در جاهای دیگر ملائکه با ایشان صحبت کردند؛ بنابراین ایشان به عنوان محدثه نام برده شد.



با توجه به معنایی که لغت‌شناسان در مورد ماده «لهم» ارائه داده‌اند، الهام مصدر باب «افعال» از ریشه «ل ه م» است. «لهم» در بیشتر کتاب‌های لغت، به معنای «بلعیدن» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۵: ۲۱۷) و «بلعیدن به یک‌باره» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ۳: ۴۹۴) به کار رفته است؛ یعنی ورود چیزی درون چیز دیگر (مصطفوی، ۱۳۶۹، ۱۰: ۲۴۴) با این توضیح که گاهی در امور مادی مانند بلعیدن غذا صورت می‌گیرد و گاه در ارتباط با امور معنوی و القای معارف و معانی از طرف پروردگار در دل به کار می‌رود.

علمای لغت، با توجه به کاربرد قرآنی کلمه «لهم»، «الهام» را به معنای «تلقین» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۲: ۳۴۶)، «القای چیزی در دل» (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ۵: ۲۱۷) و «القای چیزی در دل از سوی خداوند متعال و ملکوت» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۲: ۳۴۶) می‌دانند که فقط به جنبه معنوی آن اشاره دارد؛ چنانچه در برخی از کتب لغت اصطلاح الهام را این‌گونه تعریف نموده‌اند: «الهام، قرار دادن مطلبی از طرف خدا در نفس و جان است که سبب برانگیختن بر فعل یا ترک عمل می‌گردد و نوعی از وحی است که خداوند به بندگانی که خود اختیار کرده است، اختصاص می‌دهد» (ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۴، ۴: ۲۸۲). «الهام به معنی آن است که تصمیم و آگاهی و علم از خبری، در دل آدمی بیفتد و این خود افاضه الهی است که خدای تعالی به دل هر کس که بخواهد می‌اندازد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۲: ۲۹۷). «الهام مانند تلقینی است که به هر شکلی صورت می‌گیرد، گاهی با واسطه و گاهی بی‌واسطه، در انسان و در حیوان گاهی به تلقین طبیعی و گاهی غیرطبیعی واقع می‌گردد» (مصطفوی، ۱۳۶۹، ۱۰: ۲۴۵)؛ بنابراین الهام در احادیث، سروش غیبی و ملکوتی از اخباری است که به باطن شخص مُلهم منتقل گشته و به یک‌باره صورت می‌پذیرد.

به نظر می‌رسد رابطه بین الهام و تحدیث رابطه عموم و خصوص من وجه باشد؛ یعنی گاهی از موارد تحدیث مانند الهام است و گاهی الهام در مورد غیر انبیا یعنی محدث نیز شکل می‌گیرد. در احادیثی که در بیان مقام تحدیث وارد شده، گاهی از کلمه الهام استفاده گردیده است؛ بنابراین در ادامه به دو نمونه از این روایات پرداخته می‌شود:

حسن بن یحیی می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم وقتی از امامی سؤال می‌شود چگونه پاسخ می‌دهد؟ فرمود: «از طریق الهام یا از طریق شنیدن و گاهی نیز از طریق هر دو صورت

می گیرد.» (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۱۷)

حارث نضری می گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: سؤالی که از امام می کنند و در آن مورد چیزی در اختیارش نیست از کجا جواب را کشف می کند؟ فرمود: «یا به دلش خطور می شود و یا به گوش می شنود»؛ همچنین شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: وقتی از امام سؤالی می کنند، چگونه جواب می دهد؟ فرمود: «گاهی الهام می شود، گاهی به گوش می شنوند و گاهی نیز با هر دو.» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۱۹)

## ۲-۲. مفاهیم جانشین تحدیث

در روایات اهل بیت علیهم السلام از لغات دیگری نیز در بیان کیفیت تحدیث استفاده شده است، هر کدام از این لغات، نشانگر معنا یا کیفیتی برای محدث هستند. در بخش، این لغات به تفکیک مورد بررسی قرار می گیرند:

### ۲-۲-۱. قَذَفَ

کلمه قذف در امور مادی ﴿أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ﴾ (طه: ۳۹) و هم در امور باطنی ﴿بَلْ تُقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ﴾ (انبیاء: ۱۸) استعمال می گردد که هم در امور خیر ﴿قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَآمَ الْغُيُوبِ﴾ (سبأ: ۴۸) و هم در امور شر ﴿وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ﴾ (احزاب: ۲۶) کاربرد دارد، البته در اصطلاح فقهی، در معنای خاصی کاربرد دارد که اینجا ملاک نیست (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۴، ۴: ۲۹).

آنچه در بیان لغت شناسان در معنای قذف می توان به دست آورد چنین است: رها کردن، گذاشتن و یا انداختن کلام یا چیزی از راه دور (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۵: ۱۳۵)؛ برای مثال انداختن به وسیله منجنیق (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۵: ۱۳۵) را «قذف» می گویند. استعمال این کلمه، سرعت انتقال را هم در بردارد (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ۵: ۳۷۶). گاهی نیز در انداختن با قوت معنا می گردد (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۴، ۴: ۲۹). معنای «احاطه کامل و اشراف» نیز در کتب لغت بیان گردیده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۵: ۱۳۵). قذف در معنای القان نیز استعمال گردیده است (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۴، ۴: ۲۹).

با توجه به کاربرد واژه قذف در آیات و روایات می توان گفت که قذف در اصطلاح، انداختن کلام یا چیزی را در باطن دیگری گویند، البته بهتر است آن را رها کردن معنا کنیم که جامع

انداختن و گذاشتن است (قرشی، ۱۴۱۲ق، ۵: ۲۵۹).

در کلمات معصومان علیهم‌السلام از این واژه در موضوع تحذیر استفاده شده و از مبادی قلبی محدث برای دریافت معرفت و آگاهی محسوب می‌گردد (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۳۱).

### ۲-۲-۲. نکت

یکی از وجوه تحذیر، نکت است که کاربرد نسبتاً فراوانی نیز در همین معنا داشته که به نظر می‌رسد معنای اصلی آن اثر گذاشتن بر چیز دیگر است. گاهی ممکن است این اثر ظاهری و گاهی اثری باطنی داشته باشد که البته هم در معنای خیر و هم در معنای شر نیز استعمال گردیده است.

نکت، انداختن چیزی به سمت چیز دیگر (ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۴، ۵: ۱۱۳) است، به‌گونه‌ای که در ظاهر (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۵: ۳۳۹) یا باطن (ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۴، ۵: ۱۱۳) فرد اثر بگذارد و موجب تفکر، تنبه، اندیشه (ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۴، ۵: ۱۱۳) و کمال (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ۵: ۴۷۵) او گردد، البته به تناسب محتوا این اثر ممکن است شدت و ضعف داشته باشد (ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۴، ۵: ۱۱۴). نکت در بین لغات دیگر مورد بحث، در معنای «القا» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ۶: ۲۲۴) و «قرع» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۲: ۱۰۰) نیز به‌کار رفته است. این واژه هم در خیر (طریحی، ۱۳۷۵، ۲: ۲۲۶) و هم در شرّ (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۲: ۱۰۱) استعمال می‌گردد.

در مجموع به نظر می‌رسد، نکت به معنای اثر گذاشتن بر چیزی است که در امور مادی (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۱: ۴۰۷) و معنوی (کاربردهای نکت در معنای تحذیر همان استعمال این لغت در امور باطنی است) استعمال گردیده است.

در احادیث نکت در معنای تحذیر استفاده شده که گاهی به معنای باطنی به‌کار رفته است؛ یعنی اثر گذاشتن بر قلب که امام علیه‌السلام فرمودند: همان الهام است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۱۸) و در برخی احادیث دیگر به معنای اثر گذاشتن در گوش به‌کار رفته است (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۲۴). نکت نیز همانند قذف از مبادی قلبی محدث برای دریافت معرفت و آگاهی است و گاهی نیز از مبادی سمعی محسوب می‌گردد (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۲۴).

### ۲-۲-۳. قرع

بنابر معانی لغوی قرع که در ادامه می‌آید، می‌توان گفت معنای اصلی قرع، زدن و کوفتن به

چیزی است که شدت هم در آن وجود داشته باشد که با تثبیت حالت و کیفیت خاصی همراه است.

این واژه کاربرد قرآنی نیز دارد به عنوان نمونه وقتی صحبت از امر عظیمی چون قیامت مطرح می‌شود که همه چیز در هم کوبیده می‌شود، خداوند از نام القارعة استفاده نموده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۸: ۲۶۵). در روایات نیز از این لغت استفاده شده است که به آن‌ها نیز پرداخته می‌شود.

از مجموع معانی که برای قرع بیان شده است، چنین برداشت می‌شود که قرع به معنای کوبیدن چیزی در فرد منتخب، با سرعت (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ۱: ۱۶۸) و شدت (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۱۵۶) است که در اثر پیشآمد ناگهانی (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۸: ۲۶۵) به وجود آمده و با تثبیت حالت و کیفیت خاصی (مصطفوی، ۱۳۶۹، ۹: ۲۴۳) همراه است و موجب «تنبه» (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۳: ۱۲۶۱) شخص می‌گردد.

در این واژه، محتوا امر عظیمی (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۸: ۲۶۵) است که بر قلب محدث اصابت کرده (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۳: ۱۲۶۳) و مطلبی را برای او واضح و آشکار می‌کند (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ۱: ۱۶۸). واژه قرع در معنای نقر نیز به کار رفته است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۵: ۴۶۸).

قرع نیز همانند قذف و نکت از مبادی قلبی محدث برای دریافت معرفت و آگاهی است که در معنای تحدیث از آن استفاده شده است.

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: ... و مُحَدَّثٌ چیست؟ فرمود: «يُقْرَعُ عَلَى قَلْبِهِ فَيَسْمَعُ وَفَعَاءٌ كَوَفِعِ السُّلْسِلَةَ عَلَى الطَّسْتِ؛ به گوشش صدایی مانند صدای طشت یا بر قلبش صدایی مانند صدای زنجیری که میان طشت بیندازند، الهام می‌شود و می‌شنود.» (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۲۴)

#### ۴-۲-۲. نقر

نقر در اصل به معنای کوبیدن و ایجاد صدایی است که موجب توجه طرف مقابل و القاء مطلبی به او می‌گردد. این معنا در قرآن در آیه ۸ سوره مدثر نیز استعمال گردیده است.

نقر در لغت به عبارت‌های مختلفی معنا گردیده است که در این مبحث چنین معنا می‌گردد:

به نوعی اطلاع‌رسانی و اخبار (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۵: ۱۴۵) که در شخص منتخب (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۵: ۲۳۰) و مورد هدف (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۲: ۸۳۵)، اثر می‌گذارد (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ۵: ۴۶۸) نقر گویند. در این عملیات انتقال معارف و اخبار ممکن است به صورت یک مکالمه و مباحثه طرفینی (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۵: ۱۴۵) و یا به صورت کتبی (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ۵: ۳۸۶) انجام شود.

آنچه از توضیحات لغویان و کاربرد این لغت در موارد گوناگون مستفاد است این‌که نقر در اصطلاح به معنای کوبیدن در چیزی است که صدایی اثرگذار ایجاد کند و منجر به توجه دیگری به آن شود.

نقر در کاربرد روایی نیز همان دریافت اخبار توسط صدای ملک است که از طریق القاء در گوش صورت می‌گیرد و روایات هم بر همین نکته تصریح دارند. در روایتی مسئله اخبار امام در امر ظهور به آیه ۸ سوره مدثر، ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾ و کیفیت دمیدن در صور پیش از قیامت، تشبیه شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۳۴۳). در شرح اصول کافی آمده است: «آیه شریفه راجع به دمیدن در صور پیش از قیامت است که در این روایت الهام امر ظهور را در دل امام عصر علیه السلام به آن تشبیه و تأویل فرموده است» (مصطفوی، ۱۳۶۹، ۲: ۱۴۵؛ مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۶: ۲۴۹).

در روایات معصومان علیهم السلام از واژه نقر در بیان کیفیت تحدیث استفاده شده است: امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «... وَ أَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ فَحَدِيثُ الْمَلَائِكَةِ»؛ اما به گوش خوردن همان شنیدن صدای ملائکه است. سخن آن‌ها را می‌شنویم و خودشان را نمی‌بینیم (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۱۸).

حارث نضری گفت به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم سؤالی که از امام می‌کنند و در آن مورد چیزی در اختیارش نیست، از کجا جواب را کشف می‌کند؟ فرمود: «یا به قلبش خطور می‌کند و یا «به وسیله گوش می‌شنود» (يَنْقَرُ فِي الْأُذُنِ نَقْرًا) (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۶۸).

#### ۵-۲-۲. وقر

وقر در اصل سنگینی در گوش است که در بردارنده معنای تعظیم و خشیت است و موجب تثبیت چیزی در طرف مقابل می‌گردد. از این کلمه در قرآن و روایات نیز استفاده گردیده است که به آن‌ها پرداخته می‌شود.

بنا بر آنچه لغویان گفته‌اند، از معانی وقر چنین برداشت می‌شود که وقر در جهت تعظیم و تکریم (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۵: ۲۹۱) شخص خاصی صورت می‌پذیرد که محتوایی سنگین و پر برکت مانند ابر پرباران (طریحی، ۱۳۷۵، ۳: ۵۱۲) دارد و در جهت تثبیت و سکون یافتن امری (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ۶: ۱۳) در «باطن» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۵: ۲۹۰) آن شخص انجام می‌شود و موجب «خشیت» او (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ۶: ۱۲) می‌گردد. بنا بر تعریف لغویان، عظمت محتوای وقر از نکت بیشتر است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۵: ۲۰۷).

وقر در کاربرد قرآنی و روایی به معنای سنگینی و حلم داشتن و تعظیم است (مصطفوی، ۱۳۸۰، ۱۶: ۱۵)؛ مانند آیه ۱۳ سوره نوح ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً أَمْ مَا لَكُمْ لَا تَخَافُونَ لَلَّهِ عِزَّةً﴾ (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۵: ۲۹۱).

وقر در روایات نیز به معنای تعظیم شخص یا حلیم بودن او است و یا به معنای سکون و تثبیت چیزی در قلب یا باطن دیگری به‌کار رفته است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۲۶) و در معنای تحدیث نیز کاربرد یافته است: ابوبصیر از حضرت صادق (علیه‌السلام) نقل کرد که شنیدم می‌فرمود: «به خدا قسم علی (علیه‌السلام) محدث بود». عرض کردم: برایم توضیح بدهید خدا یارتان باشد. فرمود: «يُبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا يُوقِظُ فِي أُذُنِهِ»؛ خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد در گوش او القاء می‌کند که چنین و چنان است» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۷۱)؛ بنابراین وقر نیز همانند نقر از مبادی ورودی اخبار و معارف از طریق گوش است و در معنای تحدیث از آن استفاده شده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۶: ۷۱)

### ۲-۳. نکته‌های کلی بحث

#### ۱-۳-۲. نکته اول

گاهی ممکن است دو شیوه از موارد تحدیث باهم صورت پذیرد؛ چنانچه در روایتی از حسن بن یحیی مدائنی هم به این موضوع اشاره شده است که از امام صادق (علیه‌السلام) پرسید: «أَخْبَرَنِي عَنِ الْإِمَامِ إِذَا سُئِلَ كَيْفَ يَجِيبُ فَقَالَ إِيَّاهُمْ أَوْ سَمَاعٌ وَرُبَّمَا كَانَا جَمِيعاً» (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۱۶). در این روایت، کیفیت تحدیث امام، به سه‌گونه معرفی شده است، گاهی با القاء مطلبی در قلب صورت گرفته، گاهی شنیدن صدا توسط گوش است و گاهی ابتدا مطلبی در قلب شخص افکنده می‌شود سپس او صدایی را می‌شنود.

در برخی از همین روایات این نکته نیز تذکر داده شده است که «وَقَدْ يَكُونَانِ مَعًا» یا «وَرُبَّمَا كَانَا جَمِيعًا» (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۱۶)؛ یعنی الهام و تحدیث در برخی موارد باهم جمع می‌شوند؛ بدین معنی که هم مطلب موردنظر به قلب فرد الهام می‌شود و هم آن فرد صدای هاتف غیبی را در گوش خود می‌شنود.

### ۲-۳-۲. نکته دوم

مفاهیم هم‌نشین و جانشین تحدیث مورد بررسی قرار گرفت و در واقع باید گفت همه لغات، به ارتباط با عالم ملکوت اشاره دارند، اما شکل انتقال اخبار به افراد منتخب و مورد عنایت، در هر کدام متفاوت است:

- همه پنج مفهوم «وحی، الهام، نکت، قرع و قذف» از یک جهت، شبیه به هم هستند و آن، ورود اطلاعات و اخبار از طریق قلب است و در واقع از مبادی قلبی محسوب می‌شوند.

- نقر و وقر هم دو مفهوم شبیه به هم هستند که شنیدن صدای ملک و ورود اخبار از طریق گوش است و در واقع از مبادی سمعی محسوب می‌گردند، البته در برخی روایات از واژه نکت برای ورود اخبار از طریق گوش (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۶۴) و از واژه وقر (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۳۲) و نقر (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۱۷) هم برای ورود اخبار از طریق قلب خبر می‌دهد. گاهی نیز شنیدن با الهام در قلب همراه می‌شود (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۱۶).

### ۲-۳-۳. نکته سوم

در شأن ائمه علیهم‌السلام افزون بر واژه تحدیث، از هر هفت لغت دیگر نیز استفاده شده است که قبلاً مواردی بیان گردید.

در حدیثی از امام کاظم علیه‌السلام آمده است که فرمود: «علم ما به سه‌گونه ابلاغ می‌گردد: گذشته، آینده و حادث؛ اما علوم گذشته برای ما تفسیر شده، آینده، نوشته و در اختیار ما نهاده شده و حادث، در اثر القاء در قلب و تأثیر در گوش حاصل می‌شود و نوع آخر (حادث) افضل علوم ما است؛ در صورتی که بعد از پیامبر ما پیامبری نخواهد بود» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۶۴).

ماض، همان اموری است که متعلق به گذشته و غابر، امور مربوط به آینده است. قاموس می‌گوید غبر الشئ یعنی چیزی باقی مانده و الغابر یعنی باقیمانده از گذشته و این از اضداد است. اما ماضی، پس تفسیر شده (مفسر گذشته برای ما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است) غابر، همان

علمی است که متعلق به آینده و حتمی است و مزبور، همان علوم مکتوب برای ما در جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام و در غیر این دو کتاب است و شرایع و احکام ممکن است در این دو به صورت منفک داخل شده باشد؛ اما حادث، علمی است که از طرف خدا در امور ابتدایی حتمیت یافته است، تجدید می شود یا علوم و معارف ربانی یا تفصیل مطالب اجمالی و کلی بیان می گردد که از طریق انداختن در قلب به الهام از خدای متعال بدون وساطت ملک یا از طریق خوردن به گوش به واسطه ملک گفته می شود و این علوم حادث از افضل علوم اهل بیت علیهم السلام است؛ به خاطر این که اختصاص به ایشان دارد و فقط برای ایشان حاصل می گردد» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳: ۱۳۶)؛ چنانکه ملاحظه می گردد در این احادیث، سه طریق برای علوم ائمه علیهم السلام ذکر شده است:

- علمی که توضیحی و تفسیری است، از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله (یا امام سابق) منتقل می گردد و شنیداری است (علوم گذشته)؛

- علمی که از طریق کتابت توسط پیامبر (یا امام سابق) منتقل می گردد (علوم آینده)؛

- علمی که از طریق غیب و ارتباط با عالم ملکوت توسط ملائکه منتقل می گردد و افضل علوم نامیده شده است (علوم حادث).

راه دریافت این علوم نیز به چند طریق شکل می گیرد که برخی از آنها از طریق وقوع در قلب و برخی از قرار گرفتن در گوش است:

- قلب؛ مانند موارد ذیل:

۱. وحی، ۲. الهام، ۳. قرع، ۴. قذف و ۵. نکت (گاهی هم در روایات، نکت در گوش بیان شده است؛ مانند نکت فی الأسماع) (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱: ۳۱۷).

- گوش؛ مانند موارد ذیل:

۱. نقر (گاهی هم در روایات، نقر در قلب بیان شده است؛ مانند «نُقِرَ فِي الْقُلُوبِ») (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱: ۳۱۷) و ۲. وقر (گاهی هم در روایات، وقر در قلب بیان شده است؛ مانند «إِنَّ مِمَّا لَمَنْ يُوقَرُ فِي قَلْبِهِ») (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱: ۳۱۷).

در بین راه های دریافت علوم از طریق تحدیث، ورود قلبی معارف و اخبار، از همه افضل و بالاتر است ولید طائفی گوید که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ مِمَّا لَمَنْ يُوقَرُ فِي قَلْبِهِ وَ مِمَّا مَنْ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ وَ مِمَّا مَنْ يَنْكُتُ وَ أَفْضَلُ مِمَّنْ؛ بعضی از ما احساس مطلب را در قلب خود می کند، بعضی با گوش می شنود و بعضی به او القاء می شود و بهتر از کسی است که می شنود» (مجلسی،



۱۴۰۳، ۲۶: ۵۵) (در برخی نسخ عبارت «و افضل من یسمع» دارد که در این صورت در بین طرق تحدیث شنیدن از همه افضل است).

مجرا و مبدأ دریافت علوم در اهل بیت علیهم‌السلام مختلف و متفاوت است که در علت این اختلاف شاید بتوان گفت «آنچه از طریق قلب منتقل می‌گردد، همان الهامات ربانی و تابش نور فیض علم الهی بر قلب امام است» (حسینی همدانی، ۱۳۶۳، ۵: ۶۳) و «آنچه بر گوش منتقل می‌شود همان امور حادث و وقایع خارجی است» (حسینی همدانی، ۱۳۶۳، ۵: ۲۱۷)؛ بنابراین در انتخاب طریق انتقال علوم، محتوا ملاک تعیین است و اگر اخبار و معارف مهم‌تر باشند، این انتقال از طریق قلب صورت می‌پذیرد.

#### ۵-۳-۲. نکته چهارم

ائمه علیهم‌السلام تصریح فرمودند و اصرار دارند که تحدیث با وحی تشریحی اشتباه نگردد؛ بنابراین برخی اوقات به بیان این فرق پرداخته و ختم نبوت در رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را اعلان نموده‌اند؛ برای مثال این دو نمونه روایت: «أَمَّا الْحَادِثُ ... وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا» (صفار، ۱۴۰۴، ۱: ۳۱۸) و «وَ فَاطِمَةُ ... كَانَتْ مُحَدَّثَةً وَ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً» (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ۱: ۱۸۲).

#### ۴. نتیجه‌گیری

تحدیث یکی از راه‌های وصول علم امام است و از طرق مختلفی صورت می‌پذیرد. گاهی از طریق قلوب که در روایات تعبیر به وحی، الهام، قذف، قرع و نکت شده است و گاهی از طریق سمع است که تعبیر به نقر و وقر شده است. این دو شیوه دریافت علوم در روایات متعددی به‌عنوان دو شیوه مستقل معرفی شده‌اند. ظهور و تعدد این روایات، موجب اطمینان به استقلال این دو شیوه از هم می‌گردد، البته در برخی از همین روایات، این تذکر داده شده که ممکن است از این دو طریق با هم استفاده گردد.

تحدیث از طریق گوش و قلب، در برخی موارد باهم جمع می‌شوند؛ یعنی سروش غیبی، هم به قلب فرد منتقل می‌شود و هم صدای هاتف را در گوش خود می‌شنود. در بین منابع علوم اهل بیت علیهم‌السلام، تحدیث از همه افضل است و در بین راه‌های دریافت علوم از طریق تحدیث، ورود قلبی معارف و اخبار، از همه افضل و بالاتر است؛ اما این‌که چرا مجرا و مبدأ دریافت علوم در اهل بیت علیهم‌السلام مختلف و متفاوت است، شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که آنچه از طریق

قلب منتقل می‌گردد، همان الهامات ربّانی و تابش نور فیض علم الهی بر قلب امام است و آنچه بر گوش منتقل می‌شود، همان امور حادث و وقایع خارجی است؛ بنابراین در انتخاب طریق انتقال علوم، محتوا ملاک تعیین است و اگر اخبار و معارف مهم‌تر باشند، این انتقال از طریق قلب صورت می‌پذیرد.

### منابع

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
۱. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، (۱۳۶۴)، *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، تحقیق: طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم.
۲. ابن بابویه شیخ صدوق، محمد بن علی، (۱۳۸۵)، *علل الشرائع*، قم، داوری، چاپ اول.
۳. ابن فارس، أحمد بن فارس، (۱۴۰۴ ق)، *معجم مقانیس اللغة*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، تحقیق: جمال‌الدین میردامادی، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم.
۵. جوادی آملی، عبدالله، (بی‌تا)، *تفسیر موضوعی قرآن*، قم، نشر اسراء.
۶. جوهری، اسماعیل بن حمّاد، (۱۴۰۷ق)، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه*، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۷. حسن‌زاده آملی، حسن، (بی‌تا)، *هزار و یک کلمه*، قم، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
۸. حسینی همدانی، سید محمد (۱۳۶۳)، *درخشان پرتوی از اصول کافی*، قم، چاپخانه علمیه قم.
۹. راغب، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، *مفردات الفاظ قرآن*، بیروت - دمشق، دارالقلم - دارالشامیه، چاپ اول.
۱۰. سبحانی، جعفر، (بی‌تا)، *الاضواء علی عقائد الشیعة الامامیه*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۱. سعیدی روشن، محمدباقر، (۱۳۷۵)، *تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
۱۲. شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، *نهج البلاغه (للصیحی صالح)*، تحقیق: فیض الإسلام، قم، هجرت، چاپ اول.

۱۳. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، (۱۴۰۹ق)، *منیة المرید*، تحقیق: رضا مختاری، قم، مکتب الإعلام الاسلامی، چاپ اول.
۱۴. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، (۱۴۱۴ق)، *المحیط فی اللغة*، تحقیق: محمدحسن آل یاسین، بیروت، عالم‌الکتاب، چاپ اول.
۱۵. صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام*، تحقیق: کوچه‌باغی، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ دوم.
۱۶. طباطبائی سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۷. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۵)، *قرآن در اسلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۸. طبرسی، احمد بن علی، (۱۴۰۳ق)، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، تحقیق: محمدباقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول.
۱۹. طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، تحقیق: احمد اشکوری، سوم، مرتضوی، تهران.
۲۰. عاملی، سیدجعفر مرتضی، (۱۳۷۸)، *رنج‌های حضرت زهرا علیها‌السلام*، ترجمه: محمد سپهری، قم، نشر ایام، چاپ ششم.
۲۱. فخلعی، محمدتقی، (۱۳۸۳)، *گفتمان‌های مذاهب اسلامی*، قم، نشر مشعر.
۲۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، *العین*، قم، نشر هجرت، چاپ دوم.
۲۳. قرشی بنایی، علی‌اکبر (۱۴۱۲ق)، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم.
۲۴. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۴۰۴ق)، *تفسیر القمی*، قم، دارالکتاب، چاپ سوم.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تحقیق: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
۲۶. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۹)، *أصول الکافی*، ترجمه: سیدجواد مصطفوی، تهران، کتاب‌فروشی علمیه اسلامی، چاپ اول.
۲۷. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، (۱۳۸۲ق)، *شرح الکافی-الأصول و الروضة*، تحقیق: ابوالحسن شعرانی، تهران، المکتبه الاسلامیه، چاپ اول.
۲۸. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم.
۲۹. \_\_\_\_\_، (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تحقیق: سید هاشم رسولی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.

۳۰. مصطفوی، حسن، (۱۴۲۶ ق)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم المیزان*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۳۱. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۰)، *تفسیر روشن*، تهران، مرکز نشر کتاب.
۳۲. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ ق)، *أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، قم، کنگره جهانی شیخ مفید رحمته، چاپ اول.